

QABIL - YAZD

Vahid+

7 Martyrs of Yazd

میرزا آقا علی میرزا  
میرزا آقا علی میرزا

شرح تاریخی جناب میرزا آقا علی میرزا

در باب یزد

مسجوت باینجه اریتم این بسده نهمند و استان خدیو جوبه غمیزت بنه لهرن شرب علیا میانه انظر  
 میرزا قاسم آباده ا راجع بتاریخ کارالینا دیوردین نسبت که جمیع حضرت کاسی بیجا روحیه ادر  
 که انهد از لطف اعظم حضرت شهریار جمعی و محبت و محویش با ازش که در شهر از درود و نیت  
 تحقیق و تحقیق نام در اراد عاشر حضرت لقب اولی روح با واه نواه نماید و تحقیق در ر ا  
 ب حضرت سلطان اخبار دهد چون حضرت در حین کنیز بود از نظر ان حرکت نمود  
 و عازم یزد گردید و در یزد بمنزل خویش درود فرمود و در سیرام در یزد توقف فرمود و علماء و  
 بیدین او آمدند و بعد از ملاقات خواشیر نمودند که حضرت در حین تالیف فرسار در سیرام  
 بودند و نماز جماعت را ادا نمایند تا خلق یزد از آقا سدر بیان مقتدا الانام فیض نام یابند  
 فرمودند من جمیع توقیف نهادم زیرا که کار مقرر در پیش دارم و باید بغوریت حرکت نمایم  
 و بنا بر خواهش شما بگردم در سیرام گنجینه حضرت فرمودند و بعد از فراغت از ادرار صلوة زوال  
 حرکت فرمایم لذا در یوم اخیر تالیف فرمایم بسجود شده در غیر غیر و جمیع کنیز از آقا سدر بیان  
 عالم تحریر و تبصره شایسته فرمودند و بعد از فراغت از ادرار بسجود حضرت نمودند و در ادرار  
 شد بخبر از علماء و تجار روان نمودند که این چه امام متهرست که این قدر تغییر در حرکت می نماید  
 در جو اسفر نمودند که من از لطف اعظم حضرت شدت و نامورم که محویش با ازش از درود و تحقیق  
 و تحقیق نام در اراد عاشر سید محمد باب بیستیم و اگر چنانچه ادعایش خود سمرانه در بیست  
 با همین شمشیر که در بعد بسبب استام بدست خود گردان ادر از غم و زنگه دارم که این بند را  
 در ارض این افشاند و خود را اگر چنانچه در عالیترین مرتبه حقیقت است کبر کلین خود را  
 بجایم و اهل عت امروا نمایم و بعد از ختم بخوانم با خواص و عوام و داع نمود و در راه  
 نهاد و عازم شمشیر از گردیدند و کلامی که بسطع و ادراد شمشیر از شد و در حد اول

تشریح مجنون حضرت عباس (ع) ابوالفضل و آئین رگش و با طیر قوس ملکوت ام پر عاز گشت و با انعام  
 هم از دم او از گمید و فریاد غصه که بنده الک شمس انطا نمه بعد ۱۲ موی بسته اسم روز جان بر کشید  
 و حسب الامر مبارک حضرت عباس (ع) نامور بشارت و هدایت ناس گمید و لذا از شیراز حرکت  
 فرمود و قنار دارا برب اربش رت طلوع فجر هدایت رب اللرباب بسته نمود و نیز زرا  
 در آنکه ملک معرفت رب عزیز عبید را نیز گمید که شرح وقوع آن را رجوع بتاریخ دیگر گمید  
 در روز بی خانم بزرگمید و دل را آورد و باقی قن نفوس را یاران باود و در سر او پیاده  
 در کج و باز از یزد عبور و در فرمود و نهار جانفزا را ای ای المؤمنون بشتر از بزرگوار نمود  
 و طلوع فجر نفس بند المعبود را البته نمود مستعین یاز را گمید و از این بشارت ممنون  
 متشکر گمید و مطالبین اسرار حقیقت از این بشارت جان بخش در کاش نه  
 کالبعد کعبه بنه و نهار برینا انما سمعنا دیا یا نادرا لا ایمان سمعنا و انما اراد الازدل و جان  
 بر کشیدند و خبر با منظر معرفت حضرت ذوالجلال را از بدست قرنیات جبرائیل  
 چشیدند اسرار چند نفر از اجبار قمر اسبقین نیز بزرگمید در نظر است در این  
 ثبت میگردد تا نفوس آتیه را استبصار باشد (۱) حضرت افغان سده  
 مبارکه اتمیه جابر مرزا اسید محمد خان بزرگوار حضرت عباس (ع) حضرت لاسید جعفر مبارک  
 (۳) حضرت حاج عبدالرحیم شاعر (۴) حضرت لاسی اکبر بکک که بدست  
 رفیع شاداد رسید (۵) حضرت ملا عبدالحق خنارانی (۶) حضرت ملا حسن  
 بکر محمدی که امر شریف در یزد بود (۷) حضرت لاسید عین کاتب حنفی حضرت عباس  
 که یک از حردنات حر است (۸) حضرت یزرا محمد رودضم خوان که از احرف  
 حر محبوب است (۹) حضرت حاج عبدالرحیم قناد (۱۰) حضرت حاج علامه ارباب

Yard

me 9  
me 10

me 11

©Afnan Library Trust, 2025

در حق او که از قمار بر او رسد در آن اختیار که در بدایت امر مبارک حضرت پروردگار  
 از جام کسرت را قبضه و اطمینان و حب حضرت فخر آتش میدهند و بگویند حضرت جهان  
 دیدند خلاصه چون حضرت وحید اندر محبوب فرید را در نزد اسمعیل قریب و بعد از  
 حرکت با صفهان نمود روز هفتم برود و در روز چهارم در نظر آن شتافت و در طرآن  
 تشریف بر حمت اقدس جبرائیل تعظیم او دریافت و در او آخر سنه ۳۳ از طلوع  
 صبح ظهور مرا حجت بشهر یزد فرمود و ابواب مرادده و معاشرت را بر یار و دوستان  
 منقوح نمود در ایت تسلیخ را بر افزایش با بیاید فصیح دل با بیخ دل که استید بر  
 علمای علوم و فقهای رسوم انداخت و با سیف بر مان و هنوز تا شب حضرت حریص  
 مدائن قلوب نفوس ز کیه طایفه را استیزخت جمع کثیر در نظر او از توفیق  
 رب بصیر در خبر گردیدند و در آن زمان فرار بسوی نرتر الاعلی از جان بر کشیدند  
 چند ماه بر این منوال بندگی تسبیح و تقوی امر مبارک حضرت ذوالجلال  
 شغف نمود و در جنگ تقیاید او نام را از مرآت قلوب انام میزد و در آنکه  
 علمای سید خوبها او در آمدند و علم فدا بر افزایشند که اجوم عموم نمایند  
 و حضرت وحید را رجوع گشتند لذا حضرت وحید بجهت دفع این فتنه  
 و احوال نامرئه انقلاب رخداد در او آخر سنه ۳۴ شبانه روز در  
 نمودند و عازم نیریز گردیدند و باران نیریز زور و در آن عالم فاضل غریب  
 شادمان و خورشید گردیدند و از قرار سموع حضرت لاسید جعفر نامیر  
 با اتفاق حضرت وحید تشریف فرمای نیریز گشت و مدت زود در خدمت  
 حضرت وحید بندگی و شاکر حضرت هر مجید شغف بود و بعد از آنکه

حضرت وحید که در یوم (۱۶) شهر رحمت سنه (۷۴) از ظهر مطابق را (۲۱)   
 تیراه جلال سنه (۱۲۲۹) شمس و بوم (۹) ژوئیه سنه (۱۸۵۰) میلاد   
 در نیریز واقع گردید حضرت لاسید جعفر نیریز در نیریز گم فخر ظلم و تعدیات شدیده   
 زینا العابدین خان حاکم نیریز گردید مدت سه ماه هر روز او را در سکره گذار   
 چوب نیریز شکنجه و عذاب بر جدید میکرد تا آنکه بوسه از او شد و مراعت   
 نیریز فرمود در نیریز بشرفیات ابر برداخت

۱۸۹۱  
 ۷  
 ۳۵۳

واقعه شهید ارغمان در زمان حکومت جلال الدوله در نیریز بفتور علی   
 در یوم (۱۳) شهر جمادی سنه (۸۱) از طلوع صبح هر مطابق یوم (۲۳)   
 شهر رمضان سنه (۱۳۸۱) قمر در مسجد میر جعفر از دعا کثیر   
 و اجتماع و غیر از بر نایب بجهت عزادار و احوایا مجتمع بودند حضرت قاضی از آن   
 محله گارزگاه و حضرت قاضی اصغر توام وارد میدان میر جعفر شدند و در   
 مسجد قرار زلبت نمودند که ناگاه چشم کربلا ای خادم مسجد مذکور بر آن   
 دو کوب بر نوز افتاد آمد در نزد شیخ محمد تقی مقتدر مسجد آن افتاد   
 گشت و بکذب نسبت بر او بان دو جود مقدس داد که الیاذ باله   
 سخریه مریبند و بوض قرآن گفتش با خود در او در سر گذارده اند و یک   
 یا آله مرگو بند و من یقین دارم که این عی کا زنگا هر و عی اصغر هر دو   
 عیاد مریبند شیخ محمد تقی امر خود را گرفته در نزد شیخ آرد   
 شیخ محمد تقی مذکور داشت که شاید چه جماعت اسلامیان که مشغول عیاد   
 مریبند استهزا مریبند گفتند استغفر الله عن ذالک خدمت حضرت

کتابخانه

المجلد اما و متبرکه

عالی عرض خلاف کرده اند هرگز چنین حسابی از ما سر نزده است و نخواهد زد  
 شیخ گفت اگر استنزا کرده اید و بجای آن نمی باشد پس سب و لعن ناماست  
 و بروید بر احوال در گوشه ای بنشینید در جواب گفتند خدا لعنت کند بر این  
 دین بین حضرت محمد و محمد اسم را الا مهدی این لا محمد باقر عطا گفت این قلعی قول  
 نمی باشد اگر بجای آن نیستید به بعضی بد گویند آن دو نفس مقدس است که آشنند  
 و جواب ندادند شیخ که تقریر کرد داشت این کار از مسجد بیرون راندیت  
 و جفا نمائید تا بد گویند و را نگویند لذا مهدی عطا را در کربلا ای خادم مسجد و ملا  
 بیت ساز و حسین مهریز نجار با هم دیگر از اشعار آن دو معدن انوار را  
 برداشته و از مسجد بیرون آمدند و بنا را ازیت و از ار را گذاردند و جفا تر بشمار  
 نمودند و آن لب و لعن گوشه زدند که بفتی در خلال این احوال صاحب  
 شیراز که فرانسویان جمال الدوله رسید و کیفیت را پرسید مهدی عطا را  
 با هزار افتراء انگیزت بسیار از آن دو قدوه ابرار نمود صاحب مسجد نایب  
 او نمود که اگر شاهد و نفر بجای آن نمی باشد باید باب شیراز را بد گویند  
 و از ادثه ابد "جوابی نفرمودند و سکوت اختیار نمودند و جبر نایب  
 متغیر شد و امر بجزب و شتم نمود و بعد از ازیت و جفا آن دو منبع و فاد صفا را  
 بزند آن خانه حکومتی بر او در بجز نمود و رفت خدمت جلال الدوله و صورت  
 واقعه را عرض کرد حکومت مجوسان را اخصار نمود چون وارد شدند از لب  
 و لعن کرد در دهر خاموش بر مان زدند و سکوت اختیار نمودند فتم ما تمام  
 گریبانند اهر این ذکر و قنوت بن جواب الاحتمال السلطان سکوت

شاهزاده جلال الدوله چون لزان دو جیب جیب محبوب جو ابر استماع نمود ام  
 بجز بنمودن ایشان چوب خلک حاضر نمودند و پاره پاره آن دور شکست ملک در ملک  
 یعنی دند و قریب یک ساعت چوب کار کردند و آنچه در بین چوب اصرار کردند  
 که بد بگویند تا راه نروید ابد الا اجابت نکردید تا آنکه امر حکومت بحسب شد به صادر  
 گردید و نظر افاضه نظر السلطان والد خود را فر داد و در خصوص آن دو نفر بجز  
 بیست نفر است چون شش یوم از این واقعه گذشت و جواب تلگرافش از اصفهان  
 رسید لذا بعبر و کوشش جناب آقایین علامه تبلیغ لرتمان جرمه گرفت و مجریین را  
 مرخص نمود تا آنکه در یوم ۳۳، نظر عطفت مطابق ۲۵، ثوال جواب تلگراف  
 جلال الدوله از طرف نظر السلطان باین مضمون رسید که این دو نفر باید از  
 حبس شدید تا آخر تانی برسد لهذا جلال الدوله حاضر آمدند تا این امر را  
 در مورد حضرت والا نظر السلطان بحسب شد به آن دو نفر باید شده است  
 و تو باید خصماً آن دو نفر را پس اندوده بیاورند بحسب شد به اندازن حاج جناب  
 از این خبر بسیار سرور شد و مهندس عطار را خواست و کیفیت را با او  
 ذکر نمود از تقاضای تفاقیه در آن روز در منزل جناب عبدالرحیم مشکک  
 در محله گلزار گاه محضر بود و حضرت ملا علی سبزه دار که شش بود حاضر  
 و مبلغ بود که در آن محضر شرف حضور داشت و اجماع اهل مجمع بودند  
 و جنابان آقای و آقای اصغر هم در محضر حاضر بودند مهندس عطار ضعیف بود  
 بجهت لغزش روانه در منزل جناب عبدالرحیم نمود چون مراجعت کرد  
 مذکور داشت که آقای و آقای اصغر هر دو در محضر در منزل جناب عبدالرحیم

حاضرند لذا صاحبزایب با دسته لاریزدستان و مهدر عطار بقیتاً دانند  
 لا عبد الله عیاشند و جنبان لایع و قاع اصغر اگر گشتند و اجبار الهی متوقفتند  
 و اگر از حضرت فرزند نمود انا نقول سر عدیده باقرمانند مهدر عطار ای صاحبزایب عرض  
 کرد ما بقدر ارم بگیرید صاحبزایب مذکور داشت این دو نفر در ایش هزاد  
 ازین فرایسته است مهدر عطار عرض کرد یقیناً از اغضب برین حضرت والا  
 سرور خواهند شد لذا پنج نفر دیگر از دوستان حاضر را گرفتند و باطلنایب  
 دست و بغیر هفت نفر را محکم بستند اسامی مبارک هفت نفر است سید زکریا  
 (۱) حضرت ملا علی سبزه دار (۲) حضرت لایع باقر چهار منار  
 (۳) حضرت لایع کازر گامرد (۴) حضرت لایع اصغر (۵) حضرت لایع اصغر  
 کاشرد (۶) اخویش حضرت لایع کاشرد (۷) استار مهدر نیای خلاصه  
 ان هفت نفر فراموش حضرت مردار را و در دار الحکومت نمودند و فرزند  
 جلال الدوله رو با سراء نمود و مذکور داشت هر کدام سرب و لعین نمایند و اگر  
 و الا باید در تحت شکنجه و عذاب بشنید حضرت ملا علی سبزه دار فرمود نا صح ای  
 فرموده سان مخصوص ذکر خیر است و در این گفتار زشت میالاید از این سخن  
 و میباید بره الان اجتناب نماید لذا ما بقی بدینجا میهم گفتند هزاد  
 متعین شد و بناز سرب و لعین و تمارک را نهاد و امر بچوب نمود و در هفت نفر را  
 چوب شد یزدند و حبس نمودند و تملکاً انا ظلم السلطان را اختیار  
 داد که هفت نفر از حبس یان در حبس شدند و تکلیف را امین فرمایند بعد از  
 سه روز اجزایب تملکاً از صفهان رسید مضمون اینکه هر یک از ایشان



که در آنجا با بزرگواران بنفوذ علمای بزرگ بقیع برسان بعد از رسیدن این تکران  
 جلال الدوله شیخ محمد تقی را احضار نمود و بعد از اظهار محبت و مهر با آن فرمود که مرقد  
 چنان است که گوشه‌ها شده بدین بیان عجایب آن بدام تا عبرت‌النظرین شود مردمان  
 از دین بهین حضرت سید ابراهیم بیرون نروند شما علمای اسلام چه طور صلاح میدارند  
 شیخ محمد تقی عرض فرمود این مقصد جلیل خدمت بزرگتر بدین اسلام با عدیه است ایامت  
 بگنارید و علمای غایت همراه بجمید و مقصد حضرت و دلائل نمایند که زاده ام را  
 شیخ محمد تقی را تعیین نمود و شیخ برخواست و مراجعت بمنزل خویش فرمود و طب  
 ضیافت را گسترانید و علمای را بفضیلت در منزل خویش دعوت نمود پس  
 علمای مدعو (۱۰۰) خود شیخ محمد تقی داعی (۲۰) والدش شیخ محمد حسن سینه دار  
 (۳۰) اخویش شیخ محمد جعفر (۴۰) لایمرا سید علی مدرّس (۵۰) مرز محمد  
 لبخند قر و کذا لک نفوس دیگر با در این عمل اسو و فقها ابد فرجه جمع شدند  
 شیخ محمد تقی نیز کور داشت که مقصد حضرت والا آلافا و اعدام بحکایان است  
 وقت در حضرت فریاد است آمده است باید امت گماشت و این حزب علی را  
 از میان برداشت جمیع علمای حاضر فرمودند که در اشرار در صواب است و اما نادانان  
 مقصد با شما و حضرت والا امرایم با علمای خام غذا با بر نخته را خوردند و از مجلس  
 برخواستند شیخ محمد تقی آمد در نزد حکومت و عرض نمود جمیع علمای مقصد حضرت  
 والا امرایم دارند دینت خیر شاد را تعیین میکنند و هزار افزین مرگوست جلال الدوله  
 بسیار مسرور شد و بوم بعد علمای را احضار فرمود چون علمای سزاگوار حضرت  
 زار حکومت فرانش با مجلس شتافتند و مجوسین را که در محضر علمای و حکومت حاضر

علمای روم آن هفت نفر اسیر مظلوم را از سبب و لعن نمودند و لکن آن عاقلان  
جهت جانان اجتناب از این کلمه نامهربان فرمودند هر چه علماء و حکومت کوشش  
کردند که اقرار و اعتراف بر امر بجای آید از اسیران بسید جانان استماع نمایند ممکن و  
میشد آن نگریدند اقرار بر امر بجای آید کردند و نه کلمه اولی بر زبان رانند بجز  
استلام همدانینا که تکرار حجت و علماء را از خود راضی کرد و مبلغ سید جانان بزم

داد و مرضی گردید مرزا سید علی مدرس عرض کرد حضرت وللا من انما م

این استاد را سراغ دارم و یقین دارم که او بجای آید و آن شخصی آخوند  
ملا مهدی خوی بدگست با مومنان استید او را بگیرند و بیاورند که او در کس این  
طایفه مر باشد خلاصه آن شش نفر عاشق خدا را از بزرگان خانه بردند و صدقان

با چند نفر کور را موم خوی بدگست شد و لدر آورد جناب ملا محمد رابع دو نفر سیل  
جیلانش خارج احد و محمد حسن گرفتند و باطناب محکم بستند و در غایت خفت و ذلت

از خوی بدگست حرکت دادند و چون قریب بشهر یزد شد مذجعان از مسلمانان گرفتند  
باستقامت آمدند و حضرت ملا مهدی رابع دو سید کف زان و رقصان و یاکو بان در زان

بشهر یزد وارد کردند و این قدر آب دمان بردند منور حضرت ملا مهدی رابع  
که از میمن مبارکش خود بر نیجت در گرفت انگشت حیرت بردان همه بود جمله از

بومیلیان. وقتیکه اسیران خوی بدگست را بدو آن خانه وارد نمودند جلال اللدم  
سواره بفرزج و گشت باغ و دلغ رفته بود مرزا محمد ستور در دیوان خانه حاضر بود

پرسید آخوند ملا مهدی تمام زفر از دین اسلام خارج شد و باید گشته حضرت  
ملا مهدی فرمود جناب ستور من را حاضر در حقیقت اسلام شده ام نه خارج

دوحی مدت چهار سال تمام است که بجا آمده ام نه بایه مستوفی گفت با  
 از این راه باطن بر گردد و خود را بکشتن مده و راضی بقدر خود فرزندانت متوجه  
 ملامت فرمود که جناب مستوفی سالها رسد است که در شب در نهایت عزت و زاری  
 از بارگاه قرص حضرت با در جاد است دعا فرمایم که مرا موافق و موید باین فرمایید که این  
 سفید خود را در بسید از حضرت بچون بخون گلور خود زنگین تمام و در مشهور عشق زبانی  
 جان و سر در بزم باره گفتیم اله از کرم گور میدان معاند کنی سهم جان و سر در راه  
 تو قربان کنم مرده گان از زنده از ایمان کنم میرزا محمد مستوفی از مقالات حضرت علامه  
 بسیار متعجب و غضبناک گردید و دل نلب و لعن گشت دو کلمات بود بمطابق امر الهیست  
 داد و گفت اگر برورد حرف منتهای خود را بکشتن میدهم بد بگو تا من نور اشاعت  
 تمام در راه گردانم حضرت ملامت فرمود بد تو میگوئی بس است من طالب شهادت  
 نه خلاص در آمدن مستوفی چنین از مع فریض میبوس گردید آردا برید در مجلس را  
 بودند در زندان خانه و با مجوسین ملحق نمودند شاه زاده جلال الدوله هم از تفریح  
 داشت و گشت صحرا را جفت نمود و شیخ محمد تقی را احضار کرد و فرمود جناب شیخ بگو  
 علما در جمیع نژاد و فنون قضا اینی بجا لیان مجوس را بکشتن رند تا کل را بقدر تمام  
 شیخ محمد تقی عرض کرد فنون کشتن این است و لکن باید بته برتر تبر داد که مخالف  
 شرع مطاع ام نباشد و راه تیزش این است که در شب علما را دعوت فرمایند  
 و در جبهه او دور او برده جاسوس میدوید لیان را بطلبید و اظهار محبت و مهر بانه  
 بایشان فرمایید تا ایشان سلطان شوند و اقرار و اعتراف باری باین دو اینه خود نمایند  
 و علما در پس پرده اقرار و اعتراف ایشان را بشنوند آن وقت ختم بر تقدیر آن

بشکوه و در دست حضرت والا دهند جلال الدوله این را بر او پسندید و پیشتر  
 علم را دعوت نمود و در پس پرده جا رسداد و شش نفر مجربین سابقین را احضار کرد  
 و لسان محبت و شفقت گشود و از آنها مودت و مهر بانه نمود و دم از زندان و پشیمان  
 زد و خواهمش نمود که شرح حال و گذارش اتمه خود در بیان نماید که شایسته نام  
 مطهر و ادراک بنام و حقانیت این دین مجاهد را بفهمم و قیام بر این امر بنام حضرت  
 ملا علی سبزه و ادر فرمود که بر ضمیر غیر حضرت والا مکتوف و مهربان باد که با کار از زبان  
 جزبان نشان و در افکار و جانها زور و شهادت در سبید حضرت احدیت نداشته  
 و ندایم و آنچه لازم است بیجاست ابلاغ بنام خواه حضرت والا قصد فرمایند  
 و خواه فرمایند و بدلائل عقلیه و نقلیه و علمیه و حسیه و الحاشیه شرح مفصلاً در باب  
 حقانیت امر مبارک حضرت بجا و ام بیان و میان فرمود که نه از احسن احسن  
 شاه زاده بلند شد و گفت جناب ملا علی ما را ایا حکم در قدر از ابیات مجاهد را  
 تلاوت نما حضرت ملا علی بصوت ضعیف در با و حر از ادواج مبارک که را آلودت فرمود  
 بعد از فهم لوح شاه زاده از آن پنج نفر دیگر سوال نمود که شایسته در حدیث خوانید  
 که حضرت بجا هم حق است هر پنج نفر اقرار و اعتراف با میان خود نمودند و مذکور داشتند  
 بهمان ادله و بر این که حضرت ملا علی بیان نمودند حقانیت امر حضرت بجا و ام بانابت  
 و محقق گشته است جلال الدوله گفت نماز جدید هم در زیاده حضرت ملا علی کار کار عمر نمود  
 که اگر اجازه میدادند برایشان نماز را بخوانم شاه زاده گفت بسیار میم جناب  
 ملا علی آید طلبید و در فتوی است و رو قبلیه ایستاد و با لحن صلیح صلوة کبیر را من البدایه  
 الالهیه بجا آورد که روزگار پرده نشینان تره و تارگر دید که مبادا این توبه توبه بر عکس

بخشد و تاثیر دیگر در قلبش ه زاده نماید بارش ه زاده بر نشن نفر را یک بار  
انعام داد و مرخص نمود چون از حضورش ه زاده بیرون آمدند و جناب فرزند  
آورد و شرف را گرفت و از نمودن بزدان خانه بر نند و جس شد میدانند و علمای بر در نشن  
هم از پرده بیرون آمدند و مشرف نمودند و رفتند و در همین طلوع آفتاب کلا  
در دیوان خانه حکومتی حاضر شدند و حسب الامر جلالت الدوله حضرت ملا مهدی فرید کرا  
حاضر نمودند ه زاده مذکور داشت ملا مهدی تو امروز باید با علمای حاضر صحبت  
یا تو اثبات حقانیت امر بجهاد را بنی ای ایشان بطلان دور او اوضح دیگر  
کنند و اگر تو از اثبات معارف خود عاجز ماندی و از این امر برگشته علمای قنبر تو را بینه  
و کشته خواهد گشت حضرت ملا مهدی فرمود حضرت ولایه اند و واقف باشند که گشته  
شدن در راه حضرت پروردگار نهایت آنکه و از زور دل و جان این ذره نانی  
به مقدر است و یقین که ما در ام که صحبت من بقدر رس مولایم بجهت این علماء حاضر  
یتیم و فانی نه در دو کس بمجدد ای سید عالمی الا البلاغ میگویم و شروع  
بصحبت و بیان تسلیم نمود و سوالات علماء را یک یک جواب کافرش فراد علماء  
چنین خود را عاجز دیدند قلم برداشته و فتوا قنبر به فقیران عشاق مالک آفاق را  
نکشیدند و هر خود به دستش ه زاده داده و برخواستند حضرت ملا مهدی فرمود  
اگر چه جهت الطیبه را بر شما کلام و بیان نمودم ولی یک ساعت دیگر بنشینید تا حجه تبلیغ  
و کلام تر نمایم شیخ محمد حسن سینه دار را گرفت سلامت استماع قنبر تو حرام است  
خلاصه علماء برخواستند و رفتند ه زاده گفت ملا مهدی تو بنشین تا دست از عمر  
گذشته است به سبب راه باطل خود را بگشتن میدا بر ترن بگو و بد بگو و راه شو

دیدار بسیار با توفیق که قدر بسیار بودند چنانکه نه خود را سالم نمودند حضرت علامه  
فرمود اگر کسی اختیارش بدست خودش است من نوزدهم از نهم گذشته است و در سال  
که بجای امر باشم و اگر زوداً جز قدر در بسید محبوب ندارم لاجرم ازین  
قدر از بسید الهی اموالاً بجا اجساد عند ربهم برزقون چنانکه حکومت پنجمه از ریزار  
ندید گفت اور از زندان بریزد در صبح یوم (۹) نوزدهم سنه (۱۳۰۸)

قرن سلطنت یوم (۱۰) نوزدهم سنه (۱۳۰۸) ظهور و یوم (۱۳) خرداد  
ماه جلاله سنه (۱۳۸۶) نهم و یوم (۲۶) ماه مرسته (۱۸۹۱) میلاد  
بحکم جلال الدوله سه بار و غلام موارده و سیاه مسلحی در رب لارک حکومت  
جمع شدند و درسته موزیک با ترتیب نظام شروع مجوزیک نمودند مبارک  
رو سیاه دل سیاه که برادر جلال الدوله بود بمنصب نسیب باشنا نمود گفت و از سیاه  
میر غضب کار در خود را نیز نمود و بخون ریزار میسگر دید و صاحب اسد هم فرزند باشنا  
خان موارشدند و در اتر صبح در دار الحکومه در حضور جلال الدوله از سیاه  
میر غضب خطاب را بگردن حضرت لایحه صفر انداخت و روح مظهرش پرور از عجلت  
رب با ایناز نمود و بار سیاه ان حبله کلز را در دار الحکومه بردن کشیدند  
و چند نفر از یهودی آمدند و در سیاه بر هر دو پا ان جان تشارام چهارم ایستند  
و با او و هم و ملازمه و کف و دق و غلغله ان حبله کلز را در کوه و بازار را می کشیدند  
و سنگ با ان مرغ نمودند و ان حبله نا زین زبا تشیحی کوفتند و بسید سیکر از پیش  
تاختند و شتر عظام نیم نوز از ان شمع عالم افزود در گوشه میدان انداختند و در جلال  
الدوله صادر گردید که ان شتر نوز را هر یک در سر یک گذار سر بر نوز در دار

بیرون آرد دندان نشن نفراسید در میان جمعیت کثیر در زحام و فرزند دندار را  
 بدانند این عقوبت در حق بیمه ایمان و عرفان با کجاست اینجاست نه بجهت معجزه و نصیب  
 حضرت لایعنا صغر گار گاه هر آواز بر کشید و بسن بلبل این بیت را تلاوت نمود که بر  
 ستمین گردید درستان جان ز بر ابر کافور است بهر ایشار قدم در فرخ است  
 هر خوش است هر خوش است هر خوش است این سخن با صوت نادر از خوش است بار  
 چون بار قصر و الا رسیدند میر غضب افرا سیاب حضرت ملا محمد فرید که را  
 نشاندند و سراسر اظهار از جسد انور برید و جدا گردانیدند و سر را بدور انداختند  
 که بیک مرتبه جا عتر از کوزه ایشار شناسان غذا شناسان بر جسد اطهر او هجوم نمودند  
 و هجوم کردند و بکوشش خون کشیدند و در اس مبارک او را بر فراز نیزه استوار نمودند  
 و کاهران سر نوزاد را بر زمین مرانداختند و با پیش پا چینی گوشت در میدان غلط  
 تا آنکه در ب دروازه حظه رسیدند افرا سیاب سر از بدن حضرت لایعنا  
 کاهرا گاه هر جدا نمود و جسم پاکش را بران شد و لحظه در پیش را اچنین لحظه قریانه  
 قطعه قطعه بر میدند تا آنکه آن جماعت دنییم بدر رسیده سید ملاح عبدالکریم رسیدند  
 حضرت ملاح سبزه دار بر روی در آستین نمود و بیک سبزه فرمود از مسلمانان  
 گوش بدید یک کله بر از بر ایشار گویم آن وقت هر کار مر خوا میدنم بدید مبارک خان  
 گفت در مردم سکت باشید تا بینیم چه مر گوید فرمودند حضرت سید اشهدا  
 و نور دیده ملا اعلا در گلگون تبار صحرار که بدید جمع بدید با ملاح غوطه ور گردید  
 این نذر مبارک را از زبان و دل بر کشید و باین کلمه تامل کردید همین  
 ناصر نیسنی و همین معین یعنی و لکن من امروز مر گویج همین ناظر نیسنی

مبارک خان گفت اگر تو الدان بد بگوئی و بر من بگوئی منم خون تو را از حضرت  
 والا مخرج در نامرغایم حضرت مدعا فرمود من عمر کویم که ختم مرا بخورد و  
 نماید منم میگوم ایاناظر یافت مر شود که بیستد منم چکونه در راه خدا جانبا  
 مرغایم مبارک خان گفت سر از بدن او جدا نمایند که حال خلق را منقلب نماید  
 که خود را از اسباب ستم ببرد و از بدن جدا نمود و نظر دیگر کار کشید و به پهلوی در  
 درید نظر دیگر کواره رسید و بر بدن ناز نیش است و اندیشه کمر دیگر پیش  
 دید و بانوک میرا عصاران نور جمید را از هم منقسم گردانید جماعت هجوم نمودند  
 و آن قتلحیات منقسمه را در جوم کردند تا آنکه آن جماعت شهر را بازنه و در  
 وارد بازار صدر کردند و از اسباب ستم نوزاد کالبد حضرت لاجمدا بقر چهار  
 منار از جسم بپوشیدند که غرور بلبله و غلفله عمیر ارشته از خون خوار نمودار  
 گشت خمدار بلبله زمان و گفت و در مردان و شیپور شیپور چیان بسان آسمان  
 بر رسید و آن جسد انور را شمشیر صحرور نیز نمودند تا آنکه ولاد در بازار  
 شدند و آن جماعت شتر از خون خوار کرد امضرتربان دوبرادر بزرگوار  
 لایحه اصغر و آحسن میزدند حضرت اصغر بآتاب شد و بزین افتاد جناب لایسن  
 دست برادر گرفت و گفت بر برادر جان چه نیکو عالم است این چنین عالم  
 برادر کس کس است نیک مرد است در راه جیب زانکه منزل بر ما باشد  
 قریب خلاصه آن دوبرادر با جان برادر او را رسید آن خان نمودند  
 در گوشه شتر قریب آن خان از اسباب ستم از بدن لایحه اصغر جدا نمود و قوم شتر  
 داشت کثیر بر آن جسد منور دارد آتا سر یاز کایا مبارک خان از اسباب ستم



فارس را در میدان خان یزید صبح کردند تا آورند در گوشه اجنور میدان در آنجا  
 تا حضرت زبیر را فرستادند از سیاب مبارک و در برابر بد و جبر اسلام فرانشان گرفت  
 از سیاب بهایور این جوان را بدرودل اورا بیرون بیاورد تا من بمینم این جوان  
 چه قدر دل دارد که این قدر دلدار بود از سیاب بهایور که حسن را در بد و قلب او را  
 بیرون آورد خلاصه هر غضب کسر لا حسن و سر لا که حضرت را برداشت و خدمت  
 نکوست آنکه که انعام خود را بگیر بد جلال الدوله گفت بر در منزل شیخ محمد تقی  
 و جانزه خود را بگیر که از سیاب بسیار دور است از آنرا برداشته و در  
 در منزل شیخ محمد تقی کردید و انعام خود را گرفت و در آنجا خانه شیخ محمد حسن بنزه دار  
 شناخت و جانزه خود را در یافت و کذا لک از سیر علماء انعام و اکرام نام بد  
 و بعد حسب الامر مبارک خان چند نفر را برد آمدند و آن قطعات جبدمظهره را  
 جمع نمودند مع را اوس منوره مقنوعه و بردند در سبید در محرم معین در آنجا  
 ریختند و در نیم هزار نوال حکم جلال الدوله هزار نذر در اجرا خان نمودند و آئین  
 بستند که گو با فتح ممالک روس و ژاپون نمود است یا اقا لیم اروپا امریکه  
 تصرف یا کفایت کرده است خلاصه آن شب را تا صبح اما ز نزد بعرض و عشرت  
 مشغول بودند و تبریک یکدیگر میگفتند و اخبار اکبر را این و فیما از این ظلم و کین  
 بغیر آن هم میرسد و فریاد و فغان زمان و طفلان نیم از خلک علیین میکند  
 و در این شب چراغان جبر اسلام فرانشان با چند سوار نامور با فخر حضرت صاحبزاده  
 مسئله گوگرد و بود در آن عزم منشدند و چون وارد منشد اگر دیدند مفرد در جلال  
 در جسد دیده بود و پوران راه نماند نمود سواران بجکشت تا فخر جلال را نام یا

در آنجا میدان مبارک  
 در آنجا میدان مبارک  
 در آنجا میدان مبارک  
 در آنجا میدان مبارک  
 در آنجا میدان مبارک

محمد باقر

کتابت منجلی اعمال کن معیر که

تشریح از این

بعد از ازیت و زار و اخذ حد متناهی از باران ابرار نشد که مبالغه گفته بود  
 حضرت صاحبزاده ابراهیم را برداشته عازم شهر نزد گریه دیدند چون عصر بود بسینه زدیم  
 ثوال بحواله باغ خان و الی رسیدند. اشرار و اولاد اشرار دسته دسته رفته رفته  
 باطله و زشتیها را در دکان و دکانهاستقیه و پیشه از حضرت صاحبزاده ابراهیم  
 آنگونه دلداری نمودند که آنکس در خانه بود و نمودن نهاد را در رب و دود در آنوقت  
 و بنابر ازیت و زار را امر نهاد تا آنکه باز دهی مگر کثیر و ماس و هوس و غیر همین غرض  
 انقباض و در دار الحکومه شدند جلال الدوله امر فرمود صاحبزاده ابراهیم ببرد  
 حمام تا خود را شست و شو نماید و از کلبت و خشک را بیرون آید صاحبزاده در  
 در حمام جهنم بیرون آمد در آخر شب شاهزاده او را طلبید و سوال از دین و دنیا  
 او نمود صاحبزاده ابراهیم فرمود من مدعی مدینه مسلمان بودم تا آنکه مخصوص آنکس قرار  
 و احادیث حضرت آنکه از اطراف علیهم السلام در یافتیم که حضرت صاحبزاده همان  
 موعود حق قرآن است موعود تمام پیغمبران و هر که در استصحاب ما میباشند  
 شاهزاده گفت میتوان ثابت نماید که صاحبزاده موعود حق قرآن است یا نه  
 صاحبزاده ابراهیم فرمود حضرت و الا علماء را جمع نمایند تا من باریت آن از روزی  
 صحبت بدارم و اگر عاجز بمانم و اثبات نکردم دین من باطل است شاهزاده  
 گفت بسیار خوب است فرادیهی کار را خواهیم کرد و چون پاس را از شکر گفت  
 خودش شاهزاده سوار شد صاحبزاده فراتر نهاد و مبارک خان و نائبان ششم خان  
 و سید خان را همراه خود برداشت و صاحبزاده ابراهیم را برداشته در شب چهارم  
 شهر ثوال از شهر بیرون آنگونه تا بمزرعه محمودی که در ششم شهر واقع است رسیدند

جلال الدوله گفت ای حرم بلا ابراهیم تو مرفه بر رسمت خراسان ای حرم بلا ابراهیم  
 پیش افتاد چون چند قدم دور شد جلال الدوله گمانه ای بود انداخته بر سر  
 او از آن شلیک نموده و او را شهید کردند و بعد جلال الدوله شمشیر از بغل  
 او برکشید و بعد او را قطعه قطعه نمود و بگوشه ای مدفون و مفتوحه را در شکر دند و بر آتش  
 نمودند که دیدند قرص قمر تقسیم گرفت که بعد از سپاه شد جلال الدوله بهرمان  
 هفت هجرت ماه در شب چهارم منصرف می شود در میان آن نماند که شکر بود بلکه تیر  
 این بابی چینی شده است خلاصه چون روز شد شفق رخسار فقط شبکله  
 زیر عمده ای حضرت شهید را در آن حدود یافت دیگر آثار از جسد المرحوم  
 پیدا نکرد دید و بعد از این واقعه عظمی در زبیه بکر اوضاع عیدیه مبارکه که  
 از سماء اراده و مثبت همه این خبر عجب به در مصیبت این قضیه بکر نازل  
 گردید که کله خاکر از این مصائب جانگهاست که باید تمام در این خبر  
 تاریخچه ثبت گردد تا شاهد صادق و زینتر فاتی بر جانبا ز و قربانی  
 و فدای کاروان شهیدان بمبیر قربانگاه عشق همه حضرت فاتی باشد  
 چون دو ماه از این واقعه گذشت شیخ محمد حسن بسره در از عازم خراسان گردید  
 و در راه در راه قلعه کافر در کبی وه بغتاً از راه خودم کوفتم را بلند نمود و نوه زد  
 و فریاد برکشید و چون صبح بقلعه کافر رسید بمفر اصلا چیزی نماند که فریاد برآورد  
 و همه خبر در او دید و کذاک در همان سینه ای حرم بلا ابراهیم فریادش از سر ضرب مستلشد  
 که طلیسمان از علا جوش در ماندند تا آنکه بعد از شش ماه در نهایت عذاب بدایر  
 ابو ارشافت جنازه او را رسانیدون چو بر گنزارند تا تابوت چو بر بر ز در راه

این بابی چینی شده است

©Afhan Library Trust, 2023

